علی ربیعی:

باید «غبارزدایی» کنیم و به «اصل انقلاب» برگردیم

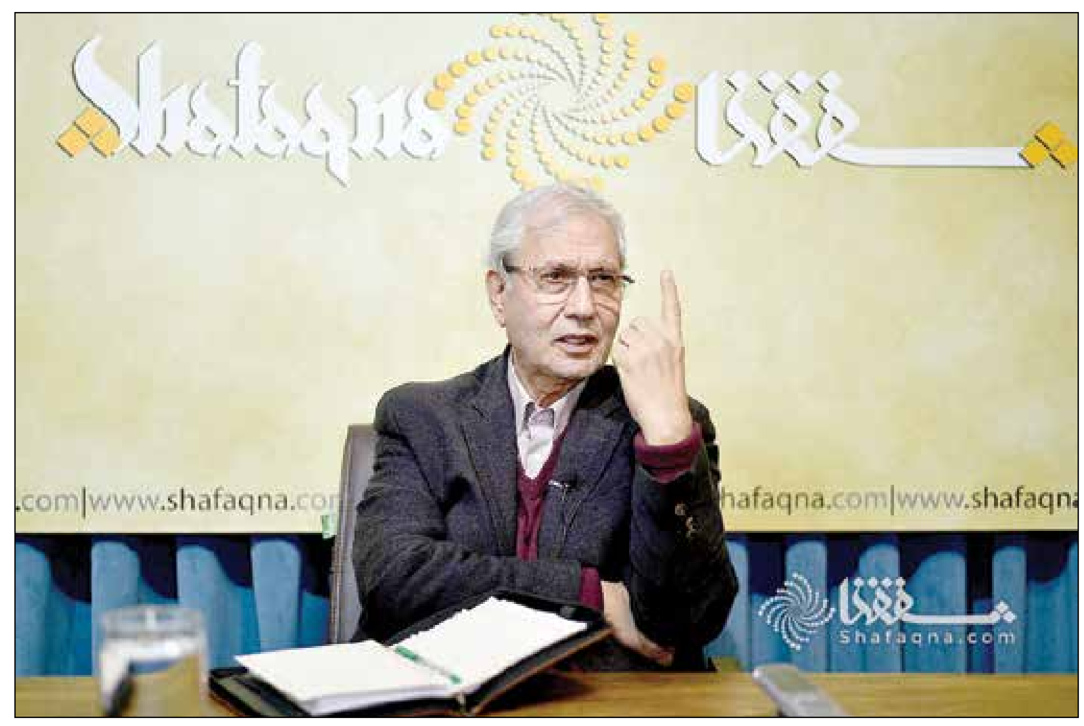

به مناسبت سالروز پیروزی انقلاب اسلامی شفقنا با دکتر علی ربیعی پیرامون «آرمان‌های مطرح در انقلاب اسلامی ایران، شعارهای سالهای اولیه و پیش از پیروزی انقلاب و نیز مباحثی که این روزها درباره چگونگی آرمان‌های انقلاب مطرح است»، گفت وگویی انجام داده که در ادامه می‌خوانید:

۴۴ سال از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد، چرا در ایران انقلاب شکل گرفت و اهداف، شعارها و ارزش‌های این انقلاب چه بود؟

همه انقلاب‌ها به دنبال یکسری آرمان‌ها شکل می‌گیرند و اساساً در ذات انقلاب‌ها، «آرمان طلبی، تحول خواهی و نگاه به آینده مطلوب» نهفته است. به عبارتی دیگر وقتی دو آرمان سلبی – ایجابی به اشتراک ذهنی در جامعه به طور توده وار تبدیل می‌شود، انگیزه کنش جمعی به صورت حرکت اجتماعی در قالب جنبش و در نهایت انقلاب به وجود می‌آید.

در صورت فقدان آرمان ایجابی حرکت اجتماعی به شورش تبدیل می‌شود؛ در واقع شورش‌ها حرکت‌های عظیم اجتماعی بدون هدف رو به آینده و رهبری مشخص و آرمان‌گرا می باشند بنابراین آرمان جزء لاینفک انقلاب‌های اجتماعی است. مطالعه انقلاب‌های بزرگ اجتماعی قرن بیستم حاوی نکات مهمی است، – در زمینه مقایسه انقلاب‌ها اثر کرین برینتون در کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» قابل تأمل می‌باشد – به نظر من نیز یکی از رخدادهای مشترک در همه انقلاب‌ها روندهای «ائتلاف- اختلاف » در پیش و پس از پیروزی انقلاب‌ها می‌باشد.

مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که در همه انقلاب‌های موفق و ناموفق در مورد آرمان‌های سلبی، تغییر خواهی و شالوده شکنی ساختارهای موجود همه جریان‌ها به رغم داشتن افکار و ایدئولوژی‌های متفاوت، دارای آرمان مشترک سلبی و نفی گرایانه هستند و در انقلاب‌های موفق، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب‌ها درمورد آرمان‌های ایجابی دچار اختلاف می‌شوند و این چنین روندهای جدایی از انقلاب‌ها و ضد انقلاب شدن و نیز پیدایش قرائت‌ها، دیدگاه‌ها و گفتمان‌های متفاوت در درون یک انقلاب هم آغاز می‌شود؛ انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده است.

نکته تبیینی دیگر که با مطالعه انقلاب اسلامی ایران به وضوح قابل مشاهده است، پیدایش تفسیرهای متفاوت و بعضاً متضاد از آرمان‌های اولیه ایجابی است، آرمان‌هایی که قرار بود محور آینده ای بهتر برای جامعه شود. باز هم مطالعه همه انقلاب‌ها نشان می‌دهد، تسویه‌های حتی خونین بعد از پیروزی انقلاب‌ها به وقوع پیوسته در انقلاب انگلیس، فرانسه و روسیه، اعدام‌ها و گیوتین‌های خونی و در روسیه ترورهای حذفی فراوان بوده است؛ به هر حال در ایران هم بعد از سال ۵۸ آرام آرام گرایش‌های متفاوت بروز کردند به خصوص بعد از رحلت بنیانگذار انقلاب اسلامی و افول هژمونی گفتمانی و نظری جنگ، اختلافات نگرشی، تفسیری و قرائت‌های متفاوت در میان انقلابیون پدید آمد، به نحوی که در مفاهیم سه گانه اصلی؛ نوع استقلال خواهی، حدود آزادی و چگونگی اعمال جمهوریت مورد مناقشه نظری در ساحت سیاسی و اجتماعی قرار گرفت.

این دیدگاه وجود دارد که پس از گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب، همچنان برخی از آرمان‌های اصلی انقلاب عملی نشدند، با این نظر موافق هستید؟

در پاسخ به پرسش که چرا انتظارها از انقلاب عملی نشده و حداقل نسل‌های جدید نسبت ذهنی کمتری با آرمان‌های انقلاب دارند و یا به دید تردید به آن می‌نگرند، باید در چند علت پدیده را جست وجو و تبیین کرد. نخست اینکه به طور کلی چشم انداز و دورنمای هر پدیده اجتماعی و حتی فیزیکی و مادی زیباتر از واقعیت روی زمین جلوه می‌کند، همه مطلوبیت‌ها وقتی توسط مطلوب گرایان به عرصه عمل تبدیل می‌شود، با دشواری و مشکل زیاد نمی‌تواند آنچه را که ترسیم کرده تحقق ببخشد؛ این یک قاعده کلی است.

به اعتقاد من فقرزدایی، حذف محرومیت، ایجاد عدالت، از بین رفتن نابرابری و ریشه کن کردن فساد، آرمان صادقانه امام خمینی(ره) و رهبری انقلاب بوده است. توسعه و پیشرفت ایران در همه سخنرانی‌ها و سیاستگذاری‌های تنظیم شده به چشم می‌خورد. دو شعار ایران آباد و آزاد، شعارهای اولیه انقلاب بود؛ آبادانی یا همان توسعه بدون تردید در ذهنیت انقلابیون جای داشته است. من به طور خلاصه علت‌های عدم موفقیت را این چنین می‌بینم و تبیین می‌کنم.

ساختارها و نهادهایی که باید آرمان‌های انقلاب را محقق می‌کردند، به خوبی تعبیه نشدند، بخشی از این پدیده ناشی از درک نادرست از تحولات چه تحولات داخلی و نسلی و چه تحولات جهانی است و بخشی دیگر فقدان دانش سیاستگذاری و اجرایی لازم بوده است. در مجموع نتوانستیم نهادهای پیش برنده آرمان‌ها را به خوبی بسازیم، نهادها و ساختارها فقط بُعد شمایلی، نموداری و اسمی ندارند بلکه نهاد مجموعه ای از دانش، تکنولوژی‌های در جریان و در بستر فرهنگ پیش برنده و نخبه گرا به وجود می‌آیند.

من بین عاملیت و ساختار در کشور پس از انقلاب، نقش عامل‌ها را بسیار برجسته‌تر می‌دانم، عاملان و نخبگان اجرایی هستند که باید ساختارهای گذشته و جدید را ترکیب و نهادهای پیش برنده برای جامعه را بسازند؛ اتفاقاً خود این سه محور نیز معلول شرایط و اتفاقاتی است که در این دهه‌ها رخ داده است.

یکی از دلایل ناکارآمدی نهادی و ایجاد بحران نفوذ توسط نهادها «انحرافی» است که در انتخاب عاملان و نخبه گرا کردن نظام اجرایی کشور به وجود آمده است، من نوعی تفکر خالص گرایی به خصوص به سمت یک جناح خاص را باعث حذف بسیاری از عاملان کارآمد از صحنه اجرایی کشور می‌دانم.

خالص‌گرایی ما از سالهای اول که مبتنی بر «تعهد» در کنار «تخصص» بود، آرام آرام به افراد برگزیده از ستادهای انتخاباتی و یک دانشگاه مدرسه ای تبدیل شد. در صورتی که آموزه‌هایی که در حزب جمهوری اسلامی در مورد مدیران از رهبران اولیه انقلاب مثل شهید بهشتی می‌شنیدم، تعهد را آنچنان وسیع تفسیر می‌کردند که هر فردی وفادار به ایران، سالم و غیر فاسد را در خود جای می‌داد. از آنجا رسیده ایم به اینکه حتماً باید وابستگی به گروه خاصی با هر اندازه ای از دانش داشته باشیم.

در هر دوره‌ای که مقداری فضای حضور و آزاداندیشی و مجال دادن به بخش گسترده تری از جامعه پدید آمد، شاهد تحول رو به جلو بوده ایم؛ تحول نیازمند انسان‌های تحول گرا، استراتژیست و با دانش روز جهانی می‌باشد.

تجزیه زیسته و مختصر دانش مطالعاتی من درمورد برون رفت کشورهای شبیه به ایران که آنها را به عنوان کشورهای تازه صنعتی شده می‌شناسیم، نشان می‌دهد نقطه آغازین تحول و توسعه با نخبه گرایی و فرصت دادن به شاگرد اول‌های جامعه برای حضور در نظام اداری و میدان دادن به نخبگان اقتصادی و اجتماعی به وقوع پیوسته است. تصمیمات درست، فهم درست از مسایل و قدرت ریسک پذیری در افرادی است که از نظر ذهنی سرشار از استعداد باشند.

بدون تردید پر بسامدترین تکرار آرمانی در انقلاب چه قبل و بعد از پیروزی، آزادی و حق انتخاب گری در امور سیاسی کشور بود. ۵ انتخاب در سال اول پیروزی انقلاب نمایانگر چنین رویکردی است، من فکر می‌کنم که حتی «انقلاب» خود یک «انتخابات» بود. به مرور نزاع‌های سیاسی داخلی و تمایل به خلوص گرایی یک جریان، ابتدا باعث حذف فعالان سیاسی و اجتماعی با مشرب‌های مختلف از صحنه انتخاباتی شد به نحوی که در کمتر از یک دهه، بخشی از کنشگران از بازی سیاسی و چرخش نخبگان به کنار گذاشته شدند و این مساله آنقدر تداوم یافت تا اینکه حتی گریبان افراد پایه گذار انقلاب را گرفت و آنها را از صحنه خارج کرد و در نهایت منجر به حذف بخش زیادی از مردم از صحنه انتخاباتی شد که نمود آن را در دو انتخابات اخیر مجلس و ریاست جمهوری مشاهده کردیم.

مطالعه من درباره اینکه چگونه این روند منجر به دوری مردم شد، نشان می‌دهد که چون رأی دهندگان یک گرایش سلبی نسبت به جریان سیاسی در داخل پیدا کردند و روش‌ها و سلایق دیگر از این تفکر را می‌پسندند، عملاً همه انتخاب‌ها منجر به حذف یک جریان شده است. لذا برای نیل هدف به روی کار آمدن، عملاً با حذف مردم از صحنه نتیجه گرفته شد.

نکته دیگر؛ «استقلال» باز هم از آرمان‌های خدشه ناپذیر انقلاب و پر بسامد مورد وفاق همگان بود، اما به مرور مفهوم «استقلال» دچار نوعی چالش شد و شیوه استقلال طلبی نیز مورد مناقشه قرار گرفت. البته من یکی از نقاط برجسته انقلاب را حفظ «استقلال» می‌دانم. امام(ره) بر حفظ استقلال تأکید داشتند و بر آن پایبند بودند و پس از آن نیز رهبری در این زمینه بسیار واضح، شفاف و قاطع عمل کردند. منتها یک سر طیف، تخاصم و در آن سوی طیف، وابستگی و تبعیت بود و این امر سبب ایجاد نوعی نزاع سیاسی شد و همین مساله به نظرم تبدیل به فلسفه وجودی یک جریان سیاسی در کشور شده است و بر همین اساس تداوم تخاصم به یک خط مرز سیاسی با دیگران تبدیل شد. معتقدم همگان در مورد استقلال تفاهم عمومی داشته اند – فارغ از گروه‌ها و جریان‌های کوچکی که حیات خود را در سایه قدرت‌های خارجی تعریف کرده و می‌کنند – استقلال بدین معنا که یک دولت قدرتمند یا دولت‌های دیگر نتوانند سرنوشت ملت ایران را رقم بزنند و تعیین کننده در سرنوشت ایران باشند، نتوانند منابع ایران را فدای منافع خود سازند، این فهم با روندی که ایران بزرگ را از شاهراه‌های حیاتی اقتصاد دور کرده و نقشی تعیین کننده در تولید جهانی را به دنبال نداشته، متفاوت است.

طبق فرمایش امام(ره) بنا بود ایران مستقل و آزاد باشد و ارتش، اقتصاد و... هر یک استقلال خود را حفظ کنند، اما قرار نبود خود را از زنجیره اقتصاد جهان حذف کنیم و موجب تشدید تحریم‌های متعددی علیه کشور و مردم شویم، ما می‌توانستیم همکاری مستقلانه با جهان داشته باشیم و تحت سلطه قدرت‌های جهانی نباشیم.

اقتصاد امروز ایران به سیاست خارجی بسیار گره خورده است. درخصوص حفظ استقلال هیچ ایرانی حتی کسانی را که امروز به ظاهر «معارض» می‌بینیم، حاضر نیستند، ایران تحت سلطه یکی از قدرت‌های جهانی باشد یا عربستان، رژیم اسرائیل و جناح‌هایی در داخل آمریکا برای ایران تصمیم بگیرند، منتها عموم مردم توقع دارند پس از گذشت ۴۴ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، در نقطه ای ایستاده باشیم که اسلام هراسی، دین هراسی و مردم ایران هراسی به وجود نیاید، پس از تحقق این امر، می‌توانستیم سیاستگذاری متوازن و همراه با استقلال را دنبال کنیم.

اقتصاد ایران به یک اقتصاد سیاسی تبدیل شده است. نمی‌گویم وضع موجود را نمی‌توانیم با سیاستگذاری بهتر، مناسب تر کنیم، اما رشد مداوم و پیوسته در اقتصاد بدون استفاده از مزیت‌های اقتصاد جهان امروز، نشدنی است. با FATF و تحریم نمی‌توان اقتصاد پویا داشت و به مسایل و مشکلات مردم پاسخ داد. عدم توجه به این مساله باعث شد که به مرور به وضعیتی برسیم که عده ای زمزمه کنند این انقلاب ناکارآمد است و موضوعات درخشان و بالندگی انقلاب را نادیده بگیرند.

یک علت دیگر که منجر به تعارضات اجتماعی در ایران شده است، سیاستگذاری‌های غیر پاسخگو به تغییرات زمانه، محیط و نسل‌هاست و به لحاظ ایدئولوژیک کردن مسایل اجتماعی، تغییرات ارزشی و سیاستگذاری‌های غلط مساله را ابتدا سیاسی و سپس امنیتی کرده است.

آرمان ابتدایی انقلاب جامعه ای مقید به جامعه انسانی و ارزش‌هایی مبتنی بر زیست اخلاق مدارانه و انسان‌های انتخاب گر بوده است و زیست یک انسان دین مدار را براساس یک انتخاب دنبال می‌کرد. به مرور زمان سیاست‌های فرهنگی غیر اقناعی و دستوری در پیش گرفته شد و نوعی مقاومت را در جامعه تولید کرد. حتی وقتی در سطح رییس جمهور بیان می‌شد که به زور نمی‌توان مردم را به بهشت بُرد، حجم زیادی از تبلیغات در رسانه‌های رسمی و حکومتی علیه رییس جمهور شکل می‌گرفت. به نظر می‌رسد که اگر از اصل «اختیار و عرف جامعه» استفاده می‌کردیم شاید پایداری ارزش‌ها هم بیشتر بود.

در یک جمع بندی، به نظر می‌رسد تا پایان جنگ تحمیلی، جامعه از ما پذیرفته بود که در ایران یک انقلاب بزرگ صورت گرفته و منافع برخی از کشورها در منطقه و جهان را به خطر انداخته و طبیعتاً جهان با ایران دچار تعارض شده است لذا بسیاری از مشکلات و مسایل توجیه و پذیرفته می‌شد، اما شاید پس از آن، نتوانستیم در برخی از مسایل به خصوص مطابق آنچه قول داده بودیم و شعارهای اول انقلاب، بسیاری از اتفاقات را رقم بزنیم.

گفته شد که بنابر دلایلی مسایلی مانند «میزان رأی ملت است»، دچار اختلال شد و ما نتوانستیم سیاستگذاری‌های مناسبی طبق دانش روز داشته باشیم و در حوزه‌هایی مثل اقتصاد، با مسایل و مشکلاتی رو به رو شدیم.

از سوی دیگر خصلت استقلال طلبانه انقلاب اسلامی ایران باعث شد تا به جای ایستادن در جای مناسب تحولات جهانی، عملاً به حذف ایران از جهان نزدیک شویم.

بالاخره در این باره که با کشورهای خارجی به خصوص قدرت‌های جهانی چه نسبتی یا ارتباطی داشته باشیم، نتواستیم به یک تفاهم برسیم و این امر به طور طبیعی منجر شد که موانع زیادی در امور ایران صورت گیرد و برخی از نارسایی‌ها را در داخل کشور به وجود بیاورد.

باید نسل‌های پس از انقلاب را با استفاده از صندوق‌های رأی در مدیریت و عرصه تصمیم گیری، مشارکت می‌دادیم، در متناسب کردن انقلاب با نیازهای روز، تا حدودی کارکرد مناسبی نداشتیم و مجموع این نقص‌ها باعث شد که یک نوع تصویری به وجود بیاید مبنی بر اینکه شاید «انقلاب» دچار فقدان گفتمان مناسب برای نسل‌های بعدی خود بوده است.

این روزها جریاناتی تلاش دارند تا القا کنند که اصالت انقلاب ساخته شده یا نتیجه آن بیهوده است، نظر شما چیست؟

بله! بسیاری از مخالفان انقلاب، روی این موج سوار شده اند و در ماه‌های اخیر که کشور با حوادثی تلخ مواجه شده است، تلاش مخالفان دیرین افزایش یافته و سبب شد که ابهامات زیادی پیرامون اصل انقلاب بیان شود. عده زیادی از ابتدای انقلاب می‌خواستند، به شکل دایی جان ناپلئونی و با تئوری توطئه، اصل انقلاب را نفی کنند، اما این گروه‌ها هیچ گاه فرصت خودنمایی نظری پیدا نمی‌کردند چرا که جامعه نمی‌پذیرفت؛ اما معتقدم با برخی از اتفاقاتی که در حوزه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در سالهای متمادی در کشور رخ داد، این جریانات فرصتی پیدا کردند تا بتوانند آنچه امروز به عنوان نارسایی دیده می‌شود را به نحوی به جامعه القا کنند که ریشه این نارسایی از آنجایی است که از اساس یک انقلاب اشتباهی صورت گرفته است.

یکی از ابهامات اولیه که آغاز کننده آن سلطنت طلبان و از نوشته‌های محمدرضا پهلوی آغاز شد، نظریه توطئه ای بود که این انقلاب یک پدیده بیرونی بوده و پدیده ای درون زا نبوده است. طرفداران این نظریه به شکل تقلید گرایانه ای قصد دارند یک جنبش عظیم اجتماعی علیه مناسبات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و به خصوص سیاست خارجی و سیاست داخلی را که حداقل در چهار دهه شکل گرفته بود و تقریباً می‌توان گفت همه ملت در آن نقش داشتند را به یکسری اتفاقات بین المللی تقلیل دهند.

شاه روی نظریه فرهنگی مدرنیزاسیون مرتکب اشتباه شد و تصور می‌کرد با بر هم زدن فرهنگ دیرین ایرانی می‌تواند کشور را به توسعه برساند لذا ساختار فرهنگی، آداب، رسوم، سنت‌ها، دین و مذهب را از حالت طبیعی خارج کرد. همه این مسایلی که ذکر کردم دست به دست هم داد و پیش زمینه سقوط شاه را فراهم کرد.

انقلاب وقتی صورت می‌گیرد که نظریه، فلسفه قدرت و ساختارهای موجود نتواند به مسایل پاسخ دهند. اتفاقاً آمریکا و اروپا نمی‌خواستند رژیم شاه تغییر کند، کشورهای منطقه نیز خواهان چنین تغییری نبودند و اساساً جهان آمادگی این تغییر و تحول را نداشت، اما طبق آنچه در برخی از اسناد آمده، در برهه ای از زمان کشورهای خارجی و حتی منطقه ای هم به این نتیجه می‌رسند که رژیم شاه رفتنی است و دیگر قدرت ماندن ندارد و به دنبال تثبیت و برنامه‌های تداوم حکومت او بودند. در دوره‌ای که رفتن شاه جدی‌تر می‌شد، هوشمندی برخی از رهبران انقلاب سبب شد که خونریزی در کشور همانند اتفاقات دیگر رخ ندهد بنابراین نظریه دخالت خارجی‌ها در پیروزی انقلاب یک نظریه غیر علمی و بی‌توجه به نظریه‌های انقلاب و حتی فاقد مدارک و اسناد تاریخی است.

عده‌ای قصد دارند تئوری سازی کنند که شاه نخواست افراد زیادی کشته شوند و از ایران رفت، اما طبق مطالعاتی که صورت گرفته، شاه به اندازه ای که می‌توانست در مقابل مردم مقاومت کرد و به نظرم وقتی ارتش از او تبعیت نکرد و در حقیقت او دیگر بیشتر نمی‌توانست کشتار کند لذا مجبور شد ایران را ترک کند و برای همیشه رفت.

برخی در خارج تئوری و گفتمان انقلاب اسلامی را پایان یافته تلقی کردند، شما در نوشته‌هایتان این مساله را رد کردید، دلیل را چه می‌دانید؟

با توجه به مشکلات و شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور، سخن گفتن با نسل‌های جدید بسیار دشوار شده است، زیرا با پس زمینه «نارضایتی» به مهم ترین پدیده اجتماعی و سیاسی انقلاب اسلامی، دستاوردها و ظرفیت‌های آن نگاه می‌شود، البته گفتمان هر دوره را باید در متن زمانی خودش ببینیم. معتقدم گفتمان انقلابی که آن زمان داشتیم، در بسیاری از موارد امروز هم پاسخگوست چرا که این گفتمان، انسانی و بر اصولی همچون آزادی، دموکراسی، اختیار و گفت وگو پایبند بود. در گفتمان انقلاب اسلامی آینده بهتر، رشد و توسعه کشور و سعادت خواهی حتی برای همه انسان‌ها اصل بود.

امروز وظیفه ما این است که یک غبارزدایی کنیم و برگردیم به اینکه «اصل انقلاب» یک موضوع و «رفتارها و کردارها» موضوع دیگری است و همچنین تأکید کنیم بر اینکه همچنان این «ظرفیت» باقی است. به عبارت دیگر باید این سه مورد «اصل پیدایی انقلاب، صحت و درستی این پدیده و کارکردهای این انقلاب» را از هم «تفکیک» کنیم و سپس بررسی، علت یابی و تبیین کنیم که در چه مرحله و حوزه‌هایی دچار اشتباه شدیم و چرا آنچه از انقلاب انتظار می‌رفت، به طور صد در صد بروز پیدا نکرد. در این میان، نکته مهم این است که باید به این اطمینان برسیم که این انقلاب به عنوان یک ظرفیت عظیم هنوز هم می‌تواند پاسخگوی بسیاری از مسایل باشد.

در شرایط فعلی کشور، رجعت به گذشته ضروری است. اگر در گذشته موضع، رویکرد و عملکرد درستی داشتیم، امروز باید به این گذشته برگردیم؛ بازگشت به گذشته، عقب نشینی نیست بلکه یک نوع رجعت مصلحانه، علمی و آگاهانه به وضعیت پاسخگو است. معتقدم که باید به میثاق‌ها و قراردادهایی که ابتدای انقلاب داشتیم، برگردیم. مهم ترین این میثاق‌ها در تعبیری امام(ره) تحت عناوینی چون «مردمِ در صحنه» یا «مردم سالاری دینی» یا «دموکراسی» یا «حق سرنوشت نسلی» و بسیاری تعابیر دیگر آمده است. همچنین در نظریه‌های شهید مطهری، شهید بهشتی، دکتر شریعتی، آیت الله طالقانی و بسیاری از افرادی که معماران این انقلاب هستند، اصل و میثاق انقلاب تبیین شده و همه این موارد از آموزه‌های اولیه انقلاب است و اگر به این آموزه‌ها برگردیم، به بسیاری از مسایل و نیازهای امروز پاسخ داده می‌شود.

درخصوص نظریه‌های فرهنگی و سیاسی انقلاب معتقدم که نظریه‌های اولیه انقلاب، ترکیبی از اسلام انقلابی و اسلام سنتی بود، اما بعدها اسلام بنیادگرایی بسط یافت و براساس تفاسیری، هم رأی مردم دچار اخلال شد و هم در سطح داخلی برخی از قرائت‌ها رواج یافت که با قرائت‌های اول انقلاب ناسازگار بود. در بُعد فرهنگی نیز «اختیار و حق انتخاب آزادانه در پذیرفتن‌ها» را نتوانستیم به درستی تداوم دهیم.

به نظر شما چه راهکارهای عملی برای برگشت به اصل انقلاب وجود دارد؟

ما نیاز به اصلاحات داریم و این اصلاحات هم می‌تواند در چارچوب‌های گفتمانی انقلاب صورت بگیرد – منظور من از اصلاحات نه احزاب و گروه‌ها بلکه مفهومی پر معنی و مسیری دشوار از تغییرات رو به جلو است- برخی معتقدند که اصلاحات بی فایده است و دگرگونی بنیادی را طلب می‌کنند و عده‌ای دیگر که بیشتر در خارج نشسته اند، به براندازی به امید خارجی‌ها اصرار دارند، البته مخالفان اصلاحات هیچ چشم‌اندازی برای مرحله‌های بعدی ارایه نمی‌دهند. بنا بر تجربه و سالها درس آموزی تأکید می‌کنم که هیچ چشم انداز روشنی از حرکت‌های کور به وجود نمی‌آید و آنچه خارج نشینانِ برانداز می‌گویند، آینده‌ای پر از ابهام، تباهی و خونریزی به ارمغان می‌آورند. هیچ کشور تاریخی منافع خود را بر ایران ارجح نخواهد دانست و هیچ حکومت دست نشانده ای عامل سعادت و پیشرفت ایران نخواهد شد.

البته روند بدون اصلاحات نیز پاسخگو نیست و ما می‌توانیم به اصول اولیه انقلاب برگردیم و از ظرفیت‌هایی که وجود دارد، برای اصلاحات و ساختن‌های دوباره و دوباره و همواره استفاده کنیم و مسیرهای روشن و افق جدیدی را به جامعه نشان دهیم. اتفاقاتی که در ماه‌های اخیر در کشور رخ داد، نشان داد که باید فارغ از هیاهو با مردم یا حداقل با جوانان و نسل جدید به یک تفاهمی برسیم چرا که وقتی لج ملی صورت می‌گیرد، همه مسایل با سوء گیری تحلیل می‌شود.

اگر می‌خواهیم به اصل انقلاب برگردیم، باید حوزه‌های اصلی را تفکیک کنیم. در حوزه سیاسی و مشارکت جامعه باید به این سه اصل بازگشت کنیم:

۱- «مردم در صحنه» یعنی مشارکت کامل مردم اعم از مشارکت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

الگوی انتخابات مجلس اول یک الگوی مناسبی پیش روی ماست. باید ترتیبی اتخاذ کنیم تا ظرفیت عظیم جامعه بتواند نمایندگی در عرصه‌های مختلف قانونگذاری و اجرایی بیابد.

۲- اصل و امر «نظارت» را به مردم بازگردانیم. نظارت، شرط مشارکت اجتماعی است، نباید این مشارکت را فقط در پای صندوق و روز رأی دانست.

۳- حضور «نهادهای مدنی» ضروری است. پیش از مشارکت در پای صندوق باید ترتیبی اتخاذ کنیم تا سلایق مختلف بتوانند در قالب احزاب به وجود آمده و فعالیت کنند و حضور نهادهای مدنی گسترده ممکن شود البته نهادهای مدنی فقط احزاب نیستند بلکه NGOها، سمن‌ها، خیریه‌ها، کانون‌ها، اتحادیه‌ها، صنوف و بسیاری از اشکال دیگر، جزو نهادهای مدنی می‌باشند.

در حوزه اجتماعی و فرهنگی نیز تئوری انقلاب در بحث فرهنگی، این است که اختیار را اصل و اساس قرار دهد و به جای راهبری فیزیکی و زورمندانه، به اقناع روی بیاورد. طبیعتاً یک عده‌ای می‌پذیرند و عده ای هم نمی‌پذیرند، هر جامعه‌ای چارچوب و عرف خود را دارد و به نظر من اجماع عرف جامعه ایران اساساً به دور از ارزش‌های دینی نیست و آنچه متأسفانه تبلیغ کردند که اگر فشار نباشد، اتفاقات ناخوشایندی در عرصه نحوه پوشش توسط زنان رخ خواهد داد، این تحلیل درستی نیست. البته در همه جای دنیا عده ای پیدا می‌شوند که بی هنجاری زیادی دارند، بی هنجاری معدود افراد را نباید به عرف عمومی جامعه نسبت داد. اگر اجبار را منتفی کنیم و به جای آن الگوهای ایجابی را ترویج نماییم، عرف جامعه از آبشخور فرهنگ غنی کشور و آموزه‌های دینی خود را پیدا می‌کند.

یادداشت

با امام خمینی چه کردیم؟!

حجت‌الاسلام هادی سروش

در دهه فجر سزاوار است بیشتر یاد انقلاب و امام باشیم.
من چند روزی است که با علاقه و اشتیاق دوست دارم درباره «امام» بنویسم اما باور بفرمایید که نمی‌دانم چه بنویسم و از کجا بنویسم!
آیا می‌توانم بر جفاهایی که بر امام رفته بنویسیم؟! جفاهای دشمن که جای بحث ندارد، مشکل این است که در دائره خودی‌ها بر امام جفاها رفته و جوانی که امام را ندیده، نمی‌تواند از سد این ظلم بگذرد و امام برسد.
در جمع خودیها؛ دیروز؛ «متحجرین» دگم اندیش و متصلب بر امام می‌تاختند، و امروز قدرت طلبان برای بدست آوردن قدرت و یا حفظ قدرت و یا برای «دیده شدن» با قلمشان به اسم «نقد» و یا رفتارشان به اسم «مصلحت» بر آبرو آن مرجع و رهبر بزرگوار می‌تازند!
در این حدود ۲۰ سال، ناجوانمردی‌ها بر علیه امام راحل از یک سنخ و از یک جبهه نبوده!
از آن دسته که از ابتدا دشمن امام بوده‌اند و آرزوی مقهور بودن او را داشتن بگذریم چرا که تکلیفشان برای خودشان و ما روشن است.
اما عده‌ای دیگر امروز هستند که امروز قلم بدست گرفته بداعیه ممانعت از ظلم‌های جاری، بر امام می‌تازند؛ از کسانی هستند که خود در دهه ۶۰ با رفتار و یا قلمشان بر صغیر و کبیر رحم نمی‌کردند، و امروز آمده‌اند داعیه دموکراسی دارند و امام را علةالعلل مشکلات امروز معرفی می‌کنند!! ای کاش این جماعت اندک که صدای بلندی دارند و روزانه می‌نویسند و از نقل و انتقال یادداشت‌هایشان در گروه‌های فضای مجازی سرکیف می‌شوند، کمی هم از امامِ دوران تبعید و امام دوران سخت ترورهای منافقین و امام دوران جنگ همِ می‌نوشتند تا باور می‌کردیم که خیرخواهانه و به صواب قلم می‌زنند.
در اینجا نمیوانیم از گروه دیگری که باعث بدبینی به امام شدند بگذریم!
آنان گروهی بودند با بدست گرفتن قدرت فرهنگی و با تئوری پردازی از تریبون‌هایی مانند نمازجمعه؛ «حاکمیتی» را به جامعه نشان دادند که خروجی آن نفی «حق مردم بر سرنوشت خود» شد، و این معنای از حکمرانی را با قرائت غیر مأنوسشان از یک سوی به جامعه آسیب زدند و مردم را دلزده و بی اثر کردند، و از سوی دیگر آلت قتاله ای برای حذف اشخاص بدست اطاق‌های تصمیم گیر دادند و تا با تیغ حذف انتخابات‌ها در اختیار تفکر خودشان باشد و بس!
اصل اساسی «سیاست خمینی»، یعنی؛ جمهوریت و میزان بودن رأی مردم را به نمایش تلقی کردند و تمام اصول سیاسی امام را که بارها از نجف و پاریس و تهران بر آن تاکید داشت را به عنوان «تعارف» نام بردند و در حقیقت به بازی گرفتند و نیز قانون اساسی مورد تأیید رأی ۹۸ درصدی را بدون امضاء ولی فقیه کاغذ پاره نام نهادند تا برای تأیید و رد صلاحیت‌ها ملاک سازی کرده و بخش عمده‌ای از نیروهای مهم از فرهیختگان و نخبگان و مبارزان قبل از انقلاب و مجاهدان بعد از انقلاب که در دانشگاه و حوزه‌صاحب نام بودند را به گورستان سیاسی تحویل دادند!
جالب است؛ داعیه «ولایت فقیه» دارند ولی در تمام عمر سیاسی خود در طول هزاران ساعت سخنرانی یک بار یادی از نامه‌های توبیخی امام به قم و تهران نکردند!
بخش دیگری که به امام آسیب زدند کسانی بودند که در رفتار و مسئولیت سیاسی خود انچنان قدرت طلبانه رفتار کردند که مردم و رفاه آنان و حفظ کرامت شهروندان را آنچنان به فراموشی سپردند که باعث شد نگاه‌ها به امام عظیم الشان متفاوت شود و جوانی که امام را ندیده، از آن عزیز سفر کرده گله مند شود و بلکه بالاتر اینکه ناهنجاری زندگی اجتماعیش را به امام نسبت دهد!
خلاصه این گروه‌ها خواسته یا ناخواسته بر امام تاختند و می‌تازند، و نتیجه آن آسیب به سرمایه بزرگی است که امام به ودیعه گذاشت و رفت و آن اعتماد مردم به نظام بود!
خواننده محترم؛ ببینید امام دو کار بزرگ کرد اما اینکه آن دو کار بزرگ را محفوظ و محترم نداشتیم سخن دیگری است؛
اول؛ امام خمینی با کمال تواضع به خواسته جامعه و مردم کشورش گوش سپرده و با یک نیت خالص پا در عرصه مبارزه گذاشت و اگر متوجه خاستگاه جامعه و درخواست جامعه نسبت به مبارزه با رژیم فاسد و استبدادی پهلوی نبود، آیا افکار عمومی او را می‌بخشید؟!
در اینجا بود که با آسیب به موقعیت حوزویش و نیز ایجاد رنج برای خود و خانواده‌اش مجبور به ترک وطن شد و آماج تهمت‌هائی قرار گرفت که از روزنامه اطلاعات وقت گرفته تا شب نامه بر دیوار مدرسه فیضیه ادامه پیدا کرد! او در این میدان جهاد پر رنج و پر خطر ۱۵ ساله از آن جهت که یک «روحانی سیاسی» بود مورد حمله و بی احترامی عالمان و مذهبی‌های متحجر بود، ولی بلندگوی رسای دانشگاهیان و حوزویان و تک تک مردمی بود که از نظام شاهنشاهی رنجیده بودند.
در همین رهگذر که تجلی گاه همه خواسته‌ها و همه اقشار بود توانست یک «اجماع درونی» درست کند و مردم را به خواسته‌هایشان برساند. و این کاری کارستان بود.
دوم؛ امام مانند هر مصلحی دارای یک آرزوهایی بود که معترفیم نتوانست به همه آرزوهایش برسد، اما این نرسیدن بدلیل «تغییر» او نبود که متاسفانه قلم‌های مغرض این روزها می‌نویسند، بلکه به جهت مواجه شدن با «واقعیت‌ها» بود.
هر اندیشمند خردمند و مدیریت عالی رتبه‌ای آرزهایش را منطبق با واقعیت‌ها می‌کند.
خواست امام خمینی همانطور که وعده‌اش را داده بود این بود که همه تفکرات سیاسی، حتا از نوع الحاد سیاسی و تند در جامعه حضور داشته باشند، اما با واقعیتی بنام منافقین و اعلام جنگ مسلحانه و ترورهای بی شمار مواجه شد!
امام خمینی بنا بر آزادی داشت تا هر کسی عقائد خود را طرح کند اما با واقعیتی مانند راهپیمایی بر علیه حجاب و خصوصاً بر قصاص واقع شد!
امام خمینی می‌خواست و می‌توانست با فتواهای روشنگرانه ش فقه و شریعت را با دنیای مدرن تعریف کند تا ایران از یک سوی؛ در جهان به عنوان یک کشور مترقی و به روز معرفی شده و مرکز گرایشات جهانیان شود و نیز از سوی دیگر؛ گره از سیاست‌های داخلی و خارجی باز شود و نتیجتاً زندگی مردم را به رفاه برسد، اما با واقعیتی بشکل نامه برخی از شاگردانش از قم مواجه شد که اجازه قدم از قدم برداشتن را از ایشان تا حد زیادی گرفت!
امام خمینی معیارش «جمهوریت و قانون» بود اما در اداره کشور به واقعیتی بنام جنگ برخورد نمود و قهراً برخی امور از مسیر طبیعی خارج شد و خود ایشان اعتراف نمود، «ان‌شاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سالها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام باز گردد».
آنچه شده را بدون تعارف مرور کردیم، بیاییم گرفتار هجمه‌های بدخواهان نشویم و همه کاسه و کوزه را بر سر آن امام بزرگوار نشکنیم! چرا که با دروغ‌هایی که به عنوان تفکرات امام رواج داده‌اند و تحریف کرده‌اند آشنا شدیم، و از سوی دیگر آنچه امام خمینی آرزو داشت ولی با واقعیت‌هائی متفاوت مواجه شد و در نتیجه قدرت عمل را در بخشی از امور ضعیف کرد را نیز ملاحظه نمودید، پس بیاییم در مورد امام خمینی تا دیر نشده تأمل دیگری کنیم و حساب او را از دیگران جدا کنیم و بر راه او و خط او و بیعت جدیدی داشته باشیم تا اصول امام به جایگاه خود برگردد.
اصول امام خمینی، یعنی؛ نگاه دینی-سیاسی او که در «فقه امام» متبلور است، و یعنی؛ سیاست داخلی امام که بر مدار «جمهوریت» است، و نیز سیاست خارجی او که «احترام به دنیا» بوده است، باید به جامعه بازگردد و حتماً باز خواهد گشت.
راه این است که از دشمنی‌ها و امواج و شبهه آفرینی‌ها نهراسیده و در آن مسیر قدم زده شود.
تردیدی نیست که؛ این مهم توسط فرزندان آزاده و بی‌توقع و رنجِ محرومیت‌های اجتماعی و سیاسی کشیده حضرت امام خمینی در حوزه و دانشگاه احیاء خواهد شد. ان شاء الله